


سعیدی سیر جانی

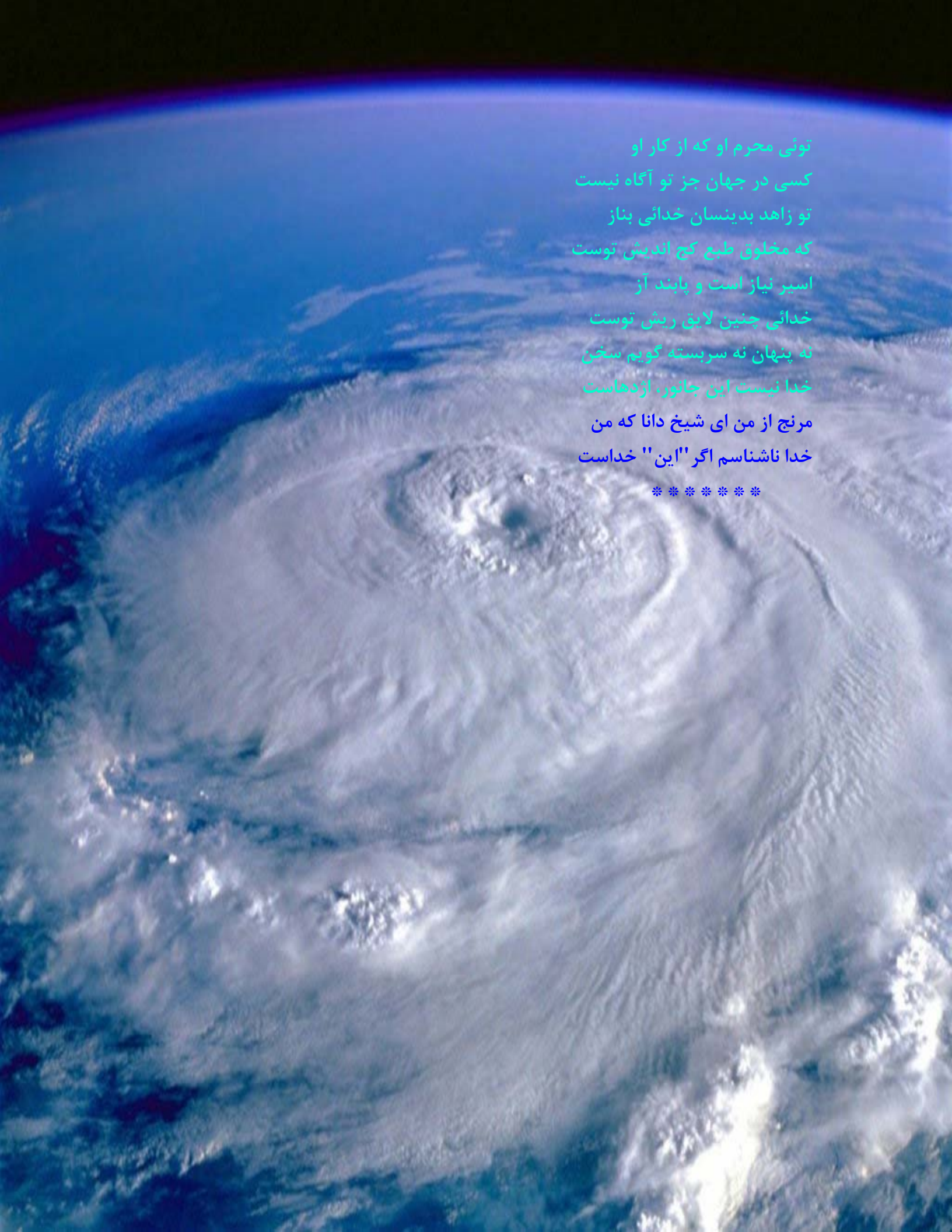
[انتخاب : از کبیر توخی]

خدانشناس

خبر داری ای شیخ دانا که من
خدانشناسم، خدا ناشناس
نه سر بسته گویم در این ره سخن
نه از چوب تکفیر دارم هراس
زدم چون قدم از عدم در وجود
خدایت برم اعتباری نداشت
خدای تو ننگین و آلوده بود
پرستیدنش افتخاری نداشت
خدائی بدینسان اسیر نیاز
که بر طاعت چون توئی بسته چشم
خدائی که بهر دو رکعت نماز
گه آید به رحم و گه آید به خشم
خدائی که جز در زبان عرب
به دیگر زبانی نفهمد کلام
خدائی که ناگه شود در غضب
بسوزد به کین خرمن خاص و عام
خدائی چنان خودسر و بلهوس
که قهرش کند بی گناهان تباه
به پاداش خشنودی یک مگس
ز دوزخ رهاوند تنی پرگناه
خدائی که با شهپر جبرئیل
کند شهر آباد را زیرو رو
خدائی که در کام دریای نیل
برد لشگر بیکرانی فرو
خدائی که بی مزد و مدح و ثنا



نگردد به کار کسی چاره ساز
خدا نیست بیچاره، ورنه چرا
به مدح و ثنای تو دارد نیاز!
خدای تو گه رام و گه سرکش است
چو دیوی که اش باید افسون کنند
دل او به "دلایل بازی" خوش است
و گرنه "شفاعتگران" چون کنند؟
خدای تو با وصف غلمان و حور
دل بندگان را به دست آورد
به مکر و فریب و به تهدید و زور
به زیر نگین هر چه هست آورد
خدای تو مانند خان مغول
"به تهدید چون برکشد تیغ حکم"
ز تهدید آن کارفرمای کل
"بمانند کر و بیان صم و بکم"
چو دریای قهرش در آید به موج
نداند گنه کاره از بیگناه
به دوزخ فرو افکند فوج فوج
مسلمان و کافر، سپید و سیاه
خدای تو اندر حصار ریا
نهان گشته کز کس نبیند گزند
کسی دم زند گر به چون و چرا
به تکفیر گردد چماقش بلند
خدای تو با خیل کروبیان
به عرش اندرون بزمکی ساخته
چو شاهی که از کار خلق جهان
به کار حرمخانه پرداخته
نهان گشته در خلوتی تو به تو
به درگاه او جز ترا راه نیست

An aerial photograph of a desert landscape, featuring a prominent circular crater in the center. The terrain is arid and rocky, with some sparse vegetation. The sky is clear and blue.

توئی محرم او که از کار او
کسی در جهان جز تو آگاه نیست
تو زاهد بدینسان خدائی بنام
که مخلوق طبع کج اندیش توست
اسیر نیاز است و یابند از
خدائی جنین لایق ریش توست
نه پنهان نه سر بسته گویم سخن
خدا نیست این جانور، ازدهاست
مرنج از من ای شیخ دانا که من
خدا ناشناسم اگر "این" خداست
